أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم‌

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلوةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ‌

وخاتمِ النّبيينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيبينَ الطّاهرينَ‌

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين‌

 فقالَ: يا أبا عَبد اللَه! لَيسَ العِلمُ بِالتّعلُّمِ، إنّما هو نورٌ يقَعُ فى قَلبِ مَن يريدُ اللَه تَباركَ و تَعالى أن يهديهُ.

 ای بنده خدا، علم به‌واسطه تعلّم نیست، بلكه نوری است كه در قلب كسی كه خداوند بخواهد او را هدایت كند، واقع می‌شود.

 نكته اول در این كلام امام صادق علیه‌السّلام این است كه: خداوند این نور را در قلب كسی كه بخواهد او را هدایت كند قرار می‌دهد، پس عكس نقیض این قضیه این‌طور می‌شود كه: این نور در قلب هر كسی كه خداوند نخواهد او را هدایت كند و راهی به هدایت ندارد، وجود ندارد.

 نكته دوم این است كه: اگر خداوند در قلب شخصی نور علم و هدایت قرار دهد، این نور او را به ضلال و گمراهی راهنمایی نمی‌كند و تمامی دستورات او در مسیر هدایت قرار می‌گیرد، پس اگر مشاهده شد حركت و سمت‌گیری دستورات شخصی به طریقی است كه وجدان، فطرت، عقل، منطق و احكام مسلّمه اسلام و

 فرامین شریعت آن را نمی‌پسندد، معلوم می‌شود كه این اوامر از نور سرچشمه نگرفته است.

 علومی كه برای انسان حاصل می‌شود به دو دسته حصولی و حضوری تقسیم می‌كنند:

 امّا علم حصولی آن است كه فقط تصور و صورت علمیه یك پدیده و حادثه در ذهن می‌آید؛ مثلًا شخصی از تصادفی در خیابان به انسان خبر می‌دهد، فوراً صورتی از تصادف در ذهن او می‌آید. چنانكه اكنون كه این مثال را زدم، صورت مبهمی از تصادف در ذهن شما آمد گرچه نوع وسیله نقلیه در ذهن شما مشخص نیست. بنایراین علم حصولی عبارت است از: صوَر ذهنیه‌ای كه از خارج برای انسان حاصل می‌شود،[[1]](#footnote-1) و آن صوَر ممكن است گاهی با واقع منطبق نباشد؛ چراكه امكان دارد آن شخص دروغ گفته یا اشتباه فهمیده باشد.

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در باب حكمت‌های نهج البلاغه می‌فرمایند: «از علائم قوّت عقل این است كه شخص هر خبری را فوراً قبول نمی‌كند.»[[2]](#footnote-2)

 بنابراین با این ملاك می‌توان عقل افراد را محك زد؛ یعنی اگر به شخص عاقلی بگویند: فلانی فوت كرده یا فلان اتفاق افتاده است، به‌سادگی قبول نمی‌كند و آن خبر را به‌عنوان احتمال در ذهن خود جای می‌دهد و پذیرفتنش بستگی به موقعیت گزارش و نقل ناقل دارد. اما بعضی افراد حتی اگر یك بچه قضیه‌ای را نقل كند، فوراً قبول می‌كنند و ترتیب‌اثر می‌دهند. و ما خود می‌بینیم كه این‌گونه عمل كردن چه نتایج زیان‌باری را در بردارد؛ لذا بسیار بر این امر تأكید شده است كه انسان نسبت به مسائل تحقیق و تفحص كند.

 بنابراین در علم حصولی فرقی نمی‌كند كه صوَر ذهنیه با واقع منطبق نباشد چنانچه مثال آن گذشت یا منطبق با واقع و در مورد قضایای واقعی باشد؛ یعنی اگر حتی به مطلبی یقین پیدا كنید، باز آن صورت ذهنیه از خارج برای شما آمده است. مثلًا شخصی برای شما پدیده‌ای را نقل می‌كند، نفر دوم، سوم و چهارم نیز نقل می‌كنند تا اینكه از تواتر این نقل‌ها برای شما یقین حاصل می‌شود كه این پدیده اتفاق افتاده است.

 در مبانی اعتقادی یعنی مسائلی مانند جبرواختیار، مشیت، توحید، معاد و كیفیت حشرونشر، اسماء و صفات الهی و قضاوقدر به دلالت صریح آیات قرآن كریم و یا به روایاتی كه متواتر باشند، نیاز داریم تا به‌سبب آن تواتر هیچ‌گونه شك و شبهه‌ای در نقل از معصوم باقی نماند.

 اما در احكام ظاهری مانند طهارات و نجاسات اگر حتّی یك روایت بر فرض صحت سند داشته باشیم، كفایت می‌كند و در مورد ادلّه خیلی تفحّص و سخت گیری نمی‌كنیم زیرا این مسأله كه شیئی با یك‌بار آب ریختن پاك می‌شود یا دوبار،

 مشكلی ایجاد نمی‌كند.

 اما اگر راجع به یكی از قضایای مهم و حیاتی مانند قصاص، قتل، مصادره اموال و مسائل حقوقی فقط یك روایت موجود باشد، آیا به همان یك خبر عمل می‌كنیم؟! مثلًا اگر در تمام كتب احادیث فقط این روایت وجود داشته باشد: «اگر كسی عمداً روزه ماه رمضان را افطار كرد باید او را در ملأعام اعدام كرد.» بدیهی است كه هیچ‌وقت به این حدیث عمل نمی‌كنیم؛ زیرا در اینگونه مسائل كه بسیار مهم هستند باید برای انسان یقین حاصل شود. چه بسا شخصی كه حدیث را از امام علیه‌السّلام نقل كرده اشتباه فهمیده است یا قسمتی از كلام حضرت را فهمیده است؛ لذا نمی‌توان حركت عظیمی را كه اختلال كلی در جامعه پدید می‌آورد، بر این خبر مترتّب كرد. تمام این احتمالات به این علت است كه علم ما به این حدیث، علم حصولی است؛ یعنی ما چیزی نمی‌دانیم بلكه یا شخصی برای ما نقل كرده است یا در كتابی آن را خوانده ایم.

 پس روشن شد كه ارزش و اعتبار علم حصولی چه مقدار است، و این درصورتی است كه می‌بینیم تمام برنامه‌ها، حركت‌ها، قضاوت‌ها، و فتواها در سرتاسر جهان براساس علم حصولی است! یعنی بدون اینكه خود انسان در جریان امری قرار گیرد، قضیه‌ای برای او بازگو می‌شود و او نیز ترتیب اثر می‌دهد.

 بنابراین علم حصولی علمی است كه مطلبی در خارج از محیط نفسِ فرد برای او روشن می‌شود، چه صحیح باشد و چه ناصحیح، چه به واسطه خواب و مكاشفه باشد و چه به واسطه نقل از اشخاص.

 علم حصولی به دو قسم تقسیم می‌شود:

 قسم اول: علمی است كه برای شخص بدون حضور در آن پدیده حادث می‌شود؛ مانند علمی كه از نقل كردن مطالب برای انسان حاصل می‌شود.

 قسم دوم: علمی است كه برای شخص با حضور در متن آن پدیده حادث‌

 می‌شود؛ مانند معلمی كه دانش‌آموزان كلاس را در اطراف خود می‌بیند. این قسم قوّت بیشتری نسبت به قسم اول دارد؛ زیرا خود معلم در كلاس حضور دارد. البته با وجود اینكه معلم در صحنه حاضر است ولی ممكن است به‌علت مسائلی نظیر ضعف دید و عدم استفاده از عینك، درد چشم، اشتباه در تطبیق افراد مشابه و توجه نكردن كافی دچار خطا و اشتباه شود، لذا در حقیقت این دو قسم از مُدرَكات هستند نه علوم و از باب تشبیه به آنها علم گفته می‌شود.

 نكته مبهمی كه در خلال این مباحث علمی باید مورد توجه قرار بگیرد، این است كه این مسائل از مبانی مهم سلوك است! یعنی آیا سالك می‌تواند به حرف هر كسی گوش بدهد و به هر خبری كه به گوشش می‌رسد عمل كند؟ یا هر كس به او گفت: من فلان خواب را دیده‌ام، او را تصدیق كند و اساس زندگی‌اش را بر آن بگذارد؟! خیر سلوك بسیار بالاتر و مهم‌تر از این‌گونه اعمال ابلهانه و كودكانه است.

 دسته دوم: علم حضوری است كه به علمی گفته می‌شود كه یك پدیده یا واقعیت در نفس انسان حاضر باشد و انسان آن را در وجود خود نه در خارج احساس كند و در چنین علمی اشتباه وجود ندارد. مثلًا اگر معلمی از دانش‌آموزان بپرسد: آیا شما در كلاس هستید؟ جواب می‌دهند: بله هستیم، زیرا وجود خود را احساس می‌كنند و در این حس شكی نیست. حال اگر هزار نفر به یكی از آن دانش‌آموزان بگویند تو خیال می‌كنی در این كلاس حضور داری در او تأثیری ندارد، مگر اینكه اختلالات روانی داشته باشد.

 البتّه علم حصولی در اثر تكرار مداوم می‌تواند باعث دگرگونی و دگردیسی و به‌وجود آوردن واقعیتی در وجود شخص، و در نتیجه تبدیل به علم حضوری شود

[[3]](#footnote-3) یكی از انواع بیماری هیستریك‌[[4]](#footnote-4) نیز همین خودباوری است .[[5]](#footnote-5) مثل آن ملّایی كه هر روز به مكتب می‌رفت، یك روز دانش‌آموزان برای فرار از درس با یكدیگر تبانی كرده و هركدام وارد كلاس شدند و به او گفتند: آقا! مریض شده‌ای؟ تب داری؟ رنگت قرمز شده و فلان تا اینكه ملّا كم‌كم مریض شد.[[6]](#footnote-6) یا اگر به دروغ به شخصی‌

 بگویند فلان آقا در فلان مجلس علیه شما حرف می‌زد و چیزی گفت كه اگر بگویم نمی‌توانی تحمل كنی! او فوراً عصبانی می‌شود به‌طوری‌كه قبل از تمام شدن خبر، از جا بلند می‌شود كه به سراغ او برود. در اینجا این علم حصولی باعث به‌وجود آمدن پدیده‌ای به نام علم حضوری در ذهن شخص شده است.

 مثال دیگر: شخصی كه گرسنه نیست، بعد از مدتی بدون اینكه كسی به او اعلام كند یا زنگی را به صدا درآورد، كم‌كم در وجود خود احساس گرسنگی كه مربوط به جهاز هاضمه و اعصاب است می‌كند و این احساس علم حضوری است. این مسأله كه شخصی سیر یا گرسنه می‌شود قابل تخطّی و اشتباه نیست. گرچه ممكن است خودِ گرسنگی یا سیری كاذب باشد، ولی وجدان كردن آن كاذب نیست و شخص آن را در نفس خود وجدان می‌كند.[[7]](#footnote-7)

 همچنین ممكن است علم حصولی با علم حضوری منطبق شود؛ مثلًا یك طبیب صادق و حاذق شخصی را معاینه می‌كند و به او هشدار می‌دهد: چنانچه گرسنگی بكشید و در موقع مناسب غذا نخورید یا غذاهای نامناسب بخورید، به‌زودی به ناراحتی معده و اثنی‌عشر مبتلا می‌شوید. بعد از مدتی ناگهان آن شخص احساس ناراحتی در معده خود می‌كند؛ در این‌حالت بین آنچه كه قبلًا به او گفته بودند با آنچه كه خودش به آن علم پیدا كرد، اتحاد برقرار شد. و فایده اتحاد علم حصولی و علم حضوری این است كه در این‌صورت علم حصولی مفید واقع می‌شود ولی اگر اتحاد حاصل نشود یا اختلاف پیش آید و انسان شك كند دیگر نمی‌تواند مفید باشد.

 حال به بررسی خود حدیث باز می‌گردیم، امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: «علم عبارت است از نوری كه خداوند در قلب هر كسی كه بخواهد او را هدایت كند قرار می‌دهد. آیا مطالبی كه توسط افرادی مختلف برای انسان نقل می‌شود نور است؟! مثلًا شخصی به انسان بگوید: فلان قضیه اتّفاق افتاد، و دیگری خلافش را نقل كند، شخص ثالث خبر اول را تأیید، و شخص رابع خبر دوم را تأیید كند؟!

 نور حقیقتی است كه موجب راهنمایی انسان به واقع باشد؛ من‌باب‌مثال خورشید نور است زیرا موجب می‌شود كه موجودات به واقع و حقایق مختفی بر چشم اطلاع پیدا كنند و اگر خورشید نباشد تمام عالم تاریك است. پس در نور یك جنبه واقع و نفس‌الأمر قرار دارد؛ به‌عبارتِ‌دیگر: نوری كه خداوند در قلب قرار داده‌

 است برای هدایت است و امكان ندارد آن نور موجب اشتباه شود.

 حال كه حقیقت نور را دانستیم این سوال پیش می‌آید كه این نور از سنخ علم حصولی یا حضوری است؟! آیا مطالبی كه توسط افراد مختلف برای انسان نقل می‌شود كه مصداق علم حصولی و خلاف بردار است نور است؟!

 می‌خواهم مثالی را مطرح كنم كه یقینی‌ترین یقینیات را از شما می‌گیرد!

 چند سال است كه در روزنامه‌ها، مجلات و گزارشات می‌گویند: عدّه‌ای با «آپولو» به كره ماه رفته و تحقیقاتی كرده و برگشته‌اند؛ آیا واقعاً آپولو به كره ماه رفته است؟! چه كسی می‌تواند با دلیل عقلی و علمی این مطلب را ثابت كند؟! امروزه می‌توانند با هزاران كَلك ادعا كنند كه این اتفاق واقع شده است؛ مانند فیلم‌های علمی تخیلی كه با زوم كردن و كوچك كردن أجسام و هزاران حقّه دیگر می‌بینید یك آسمان‌خراش صدوده طبقه ناگهان با زلزله فرو می‌ریزد یا شخصی خود را از بالای كوه به پایین پرت می‌كند.

 البته امكان وقوع این قضیه در خارج وجود دارد همان‌طور كه عرض شد انسان عاقل این‌گونه اخبار را در بوته احتمال قرار می‌دهد ولی مقصودم از این بیان مثال این مطلب بود كه: در از یقینی‌ترین یقینیات این عصر و قرن نیز می‌توان به‌سادگی تشكیك نمود. با اینكه هیچ دلیلی نداریم كه آپولو به كره ماه رفته باشد ولی همگی به این موضوع یقین داریم؛ زیرا دائماً نقل آن به گوش ما خورده است، دائماً تصویر و گزارش و مصاحبه دیده‌ایم تا اینكه این اتفاق را به‌عنوان یك اصل مسلّم و غیرقابل خدشه پذیرفته‌ایم. پس علم ما به این اتفاق علم حصولی است كه فایده ای ندارد؛ زیرا ناگهان متوجه می‌شویم گرچه كلاهی بر سرمان گذاشته‌اند! چه آنها بلدند چطور ما را فریب بدهند![[8]](#footnote-8)

 امّا با وجود علم حضوری در راه خدا كسی نمی‌تواند انسان را بفریبد زیرا امكان ندارد نوری كه خداوند برای هدایت در قلب كسی قرار می‌دهد كیفیتش فرق كند و او را به سمت اشتباه ببرد. چنانكه امكان ندارد نوری كه خدا برای هدایت ما در قلب پیغمبر قرار داده است ما را به سمت جهنم سوق دهد؛ یا نوری كه در قلب امام مجتبی علیه‌السّلام برای صلح با معاویه قرار داده است اشتباه باشد. عدّه‌ای بگویند: یا مُذِلَّ المؤمنین! «ای كسی‌كه باعث بدبختی و ذلّت مؤمنین شده‌ای!»[[9]](#footnote-9) اگر چنین باشد این نور نیست، ظلمت است و امام حسن علیه‌السّلام باعث ظلمت و ذلّت و بدبختی مؤمنین شده است.

 در قلب امام حسین علیه‌السّلام نور است و این نور او را به سمت مقابله با یزید و لشكریان یزید می‌كشاند. آیا می‌توانیم تصور كنیم حركت امام حسین علیه‌السّلام صحیح نبوده است؟[[10]](#footnote-10) اگر ما خودمان را در آن خیمه قرار دهیم مشمول این نور خواهیم شد و اگر قرار ندهیم آن نور تخطّی نمی‌كند و به حال خود باقی است ولی ما كه خود را خارج از خیمه آن حضرت قرار می‌دهیم، بدبخت می‌شویم.

 بنابراین روشن شد آن علمی كه امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرماید:

 «لَيسَ العِلمُ بالتَّعلُّم»

 نمی‌تواند علم حصولی باشد؛ زیرا علم حصولی قابل‌

 اشتباه و خطاست.

 با دو معیار می‌توان یقین كرد كه پدیده‌ای كه احساس می‌كنیم، صحیح است یا خطا:

 اول: صحت و استقامت علم حصولی با علم حضوری مهر وامضاء شود؛ یعنی علم ما را امام معصوم علیه‌السّلام كه امكان ندارد در كلمات او اشتباهی رخ دهد تأیید كند.

 دوم: علم حصولی ما به علم حضوری مبدّل شود، كه حتی در این صورت به امضای امام نیز نیاز ندارد، یعنی علم حصولی یك‌جا به علم حضوری برگردد.

 توضیح مطلب اینكه: چگونه می‌توان یقین كرد كه یك راوی كه حدیثی را از امام صادق علیه‌السّلام نقل می‌كند اشتباه نكرده است؟! درست است كه كسی از امام صادق علیه‌السّلام والامقام‌تر وجود ندارد و از ابی‌بصیر نیز شخص بهتری در روایت كردن نیست؛ ولی آیا می‌توان قسم خورد كه: روایتی كه ایشان از امام صادق علیه‌السّلام نقل كرده است، صددرصد مطابق با فرمایش حضرت است؟! زمانی می‌توان یقین كرد كه عبارتی كه از دهان مبارك امام صادق علیه‌السّلام خارج می‌شود از دهان ما بیرون بیاید؛ یعنی ما نیز بتوانیم حقیقتی را بگوییم كه امام صادق علیه‌السّلام برای عنوان بصری بازگو می‌كند. در این‌صورت دیگر اشتباه وجود ندارد زیرا علم، علم حضوری است.[[11]](#footnote-11)

 و همان‌طور كه قبلًا عرض شدعلم حضوری عبارت است از اینكه: انسان پدیده‌ها و حوادث خارجی را در وجود خود حس كند؛ یعنی اگر جایی زلزله‌ای اتّفاق‌

 می‌افتد خود زلزله را در نفس مشاهده كند، گویا نفس او زلزله و آن واقعه خارجی است، نه اینكه بر آن زلزله احاطه پیدا كند و آن را ببیند.

 بنابراین با توجه به این دو معیار به دست می‌آید كه غالب خواب‌ها و مكاشفات حجیت ندارند. و به‌طوركلّی عوامل بسیاری در صحت و سقم خواب‌ها و مكاشفات مؤثرند؛ لذا بزرگان می‌گویند به آنها ترتیب‌اثر ندهید. در این مواقع انسان باید احتیاط كند و به آنچه در حد وسع خود یقین دارد، عمل كند.[[12]](#footnote-12)

 اكنون می‌توان به این سوال پاسخ داد كه: آیه شریفه‌ (اللَه نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ)؛[[13]](#footnote-13) «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است» چیست؟ آیا مراد این است كه خداوند خورشید را خلق كرده است تا به زمین و كراتی كه اطراف آن هستند نور بدهد و كهكشان‌ها را خلق كرده است تا هركدام خورشیدی برای میلیاردها میلیارد ستاره و ثوابت دیگر باشند؟ اگر مراد چنین بود خداوند می‌توانست بفرماید: «اللَه مُنَوِّرُ السّمواتِ و الأرض؛ خداوند به آسمان‌ها و زمین نور می‌رساند»، ولی فرمود: (اللَه نُورٌ) یعنی ذات پروردگار نور آسمان‌ها و زمین است.

 بنابراین معنا این است كه: آن پدیده‌ای كه حقیقت آسمان‌ها و زمین را در مظاهر مختلف تشكیل می‌دهد، ذات پروردگار است و حقیقت حقایقی كه در عالم مُلك و مَلكوت به تمام عوالم و مراتبش وجود دارد، نفس ذات پروردگار است.[[14]](#footnote-14)

 به عبارت ساده‌تر: ما كثرت می‌بینیم، ستاره و ماه، زید و بَكر می‌بینیم، ولی حقیقت زید و بكر، زمین و زمان، سیارات و ثوابت، مجرّد و غیر مجرّد، مادّه و غیره، ذات پروردگار است كه در مظاهر مختلف خودنمایی و جلوه‌گری می‌كند. گاهی به‌صورت گل، گاهی به‌صورت زمین و آسمان و گاهی به‌صورت ملائكه و مجرّدات ظهور می‌كند و ما از آن نور به اسامی مختلف زمین، آسمان، دشت، كوه و غیره تعبیر می‌كنیم. بنابراین خداوند نور آسمان‌ها و زمین است یعنی اگر آن نور را از سَماوات و ارض بگیرید، عدم و نیستی مطلق بر عالَم حاكم خواهد شد و تمام حباب‌ها از بین خواهد رفت.[[15]](#footnote-15)

 و باید توجه كرد كه: (نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ) در مقام ذات الهی به علم حضوری است؛ یعنی علم حضوری پروردگار نسبت به جمیع خلایق، عبارت از وجود خود اشیاء در ذات پروردگار است.[[16]](#footnote-16) بنابراین با توجه به حقیقت نور منظور

 امام صادق علیه‌السّلام از علم در این حدیث كه می‌فرماید:

 «العلمُ نورٌ يقعُ فى قَلب مَن يريدُ اللَه تَباركَ و تَعالى أن يهديهُ»

 ، علم حضوری است؛ یعنی حقیقت وجود انسان با واقعه خارجی كه محلّ ظهور پروردگار در عالم خارج است متحد شود.

 حال مفهوم كلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام كه می‌فرماید:

أ تَزعَمُ أنّكَ جِرمٌ صَغیرٌ \*\*\* و فیكَ انطَوَی العالَمُ الأكبَر[[17]](#footnote-17)

 «ای انسان تو خیال می‌كنی فقط بدن و گوشت و استخوان هستی، در حالی كه عالَم اكبر در وجود تو مختفی است و تو خبر نداری،»

 برای ما روشن می‌شود.

 به‌عبارت‌دیگر حضرت می‌فرمایند: ای انسان! باید با عالَمِ وجودِ خودت متحد شوی، آشتی كنی، مصاحب شوی تا آن عالَم را در وجود خودت ببینی. مانند این است كه شخصی معلوماتی در ذهن دارد ولی غافل است؛ به او می‌گویند: متوجه باش! چنین درس‌هایی خوانده‌ای، چنین استعدادهایی قدرت‌هایی را داری كه به آن هدف برسی، پس همت كن تا به آنچه درون توست برسی. حال شخصی گوش می‌دهد، یاد می‌گیرد، تمرین و تجربه می‌كند و آنچه درون اوست یك‌به‌یك ظهور پیدا می‌كند و شخصی نیز اعتنا نمی‌كند و پرده‌ای بر روی آنچه درون اوست می‌افتد و نمی‌تواند به آن عالم برسد.

 مرحوم آقا در كتاب روح مجرد آورده‌اند كه: زمانی كه دختر مرحوم آقای حدّاد از دنیا رفت ایشان عبارتی قریب به این مضمون می‌فرمایند: من خیال می‌كردم او بچه است ولی یك‌مرتبه دیدم روح او بزرگ شد و گسترش پیدا كرد تا اینكه شرق و غرب عالم را گرفت.[[18]](#footnote-18) یعنی با تمام حوادث و پدیده‌های عالم اتحاد پیدا كرد و همه را در وجود خودش هضم كرد و این معنای‌

 «وفيكَ انطَوَى العالَمُ الأكبَر»

 است.

 و نیز آن نور اسپهبدیه‌ای كه مرحوم آقا در رساله لب اللباب آورده‌اند[[19]](#footnote-19) كه: حقیقت آن نور تمام عالم را می‌گیرد؛ همین علم حضوری است ای كه عبارت از

 احاطه و سیطره وجودی نه فقط اطلاع تصویری و صوری بر همه عالم است.

 توضیح بیشتر اینكه: علم من به فرد دیگر همان است كه می‌بینم، و این علم را یك دوربین عكس‌برداری نیز می‌تواند به‌صورت چشم و گوش و بینی و دهان و مو و ابرو و تمام خصوصیات روی صفحه كاغذ بیاورد. اما این دوربین نمی‌تواند تخیلات، غرائز، حالات و خصوصیات نفسانی افراد را روی كاغذ بیاورد. بنابراین اگر بخواهیم نسبت به این موارد علم حضوری پیدا كنیم باید از بدن بگذریم و در نفس و صورت و مثال و سرّ و باطن ایشان وارد شویم.

 به‌عنوان مقدمه عرض می‌كنم كه: علم حضوری اولیاء و بزرگان عبارت است از وجود خود آنها به اضافه وجودهای خارجی دیگر كه در این صورت دیگر قابل تخطّی و اشتباه نیست.

 بنابراین مقصود امام صادق علیه‌السّلام از علم در حدیث چنان كه عرض شد علم حضوری است؛ پس اگر شخصی بخواهد راه راست و حقیقت را بپیماید باید با علم حضوری باشد. لذا به صرف اینكه فلان شخص عالِم و روحانی یا غیر روحانی بگوید: راه سعادت شما این است و یا اگر می‌خواهید به بهشت بروید باید این امور را انجام دهید، راه هدایت برای انسان روشن نمی‌شود. زیرا علم آن شخص حصولی است و قابل خطاست؛ یعنی محكوم است او در ترتیب مقدمات اشتباه كرده یا مطلب را اشتباه فهمیده و یا به او اشتباه گزارش داده باشند.

 آنچه برای انسان الزام‌آور است امر شخصی مانند امام علیه‌السّلام است كه جاودانه و همیشگی است، زیرا علم او حضوری است و علم حضوری از بین نمی‌رود. امام واقعیت را می‌بیند، نه اینكه فقط واقعیت را ببیند بلكه واقعیت در وجود اوست؛ یعنی چون امام علیه‌السّلام همان‌طور كه وجود خود را حس می‌كند واقعیت را احساس می‌كند. پس علم او احتمال خطا ندارد و دستور او برای انسان الزام می‌آورد.

 در اینجا به این نكته می‌رسیم كه در انطباق تكوین و تشریع، یا مسائل منطقی و واقعی، باید یك معادله منطقی و ریاضی وجود داشته باشد تا بتوانیم برأساس آن معادله ترتیب‌اثر بدهیم؛ یعنی چون علم امام علیه‌السّلام حضوری است، پس پیروی از او برای ما لازم است، نه اینكه چون خداوند امر كرده است! به این معنا كه اگر خدا نیز امر نمی‌كرد یا فرضاً كلام پیغمبر را تأیید نمی‌كرد، باز هم پیروی از پیامبر و امام لازم بود. البته خداوند نیز تأیید است:

 شَهِدَ اللَه أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ[[20]](#footnote-20)

 «گواهی می‌دهد خداوند سبحانه در حالی‌كه قیام به قسط و عدل دارد، بر آنكه هیچ معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان علم نیز شهادت به وحدانیت او می‌دهند. هیچ معبودی جز او نیست كه دارای صفت عزّت و استقلال و دارای صفت إحكام و إستحكام و غیرقابل تأثّر به تأثیر هر مؤثری باشد.»[[21]](#footnote-21) و خود شهادت به رسالت پیامبر داده است: (إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَه وَ اللَه يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَه يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُونَ)؛[[22]](#footnote-22)

 در این آیه خداوند شهادت به رسالت می‌دهد و نفاق منافقین را برملا می‌كند. پس به‌این‌جهت كلام امام علیه‌السّلام برای ما كلام منطقی است كه با اصول ریاضی تطبیق می‌كند و علم امام علم حضوری است.

 لذا در رساله بسیار عجیبی كه منسوب به فضیل بن عِیاض است از امام صادق علیه‌السّلام نقل می‌كند:

 لا يجوز الفُتيا لِمَن لا يستَفتى مِنَ اللَه عَزّ وَ جَلَّ بِصَفاءِ سِرِّهِ، وَ إخلاصِ عَمَلِهِ‌

 وَ عَلَانِيتِهِ، و برهانٍ مِن رَبّه.[[23]](#footnote-23)

 یعنی فتوا دادن و حكمی را به اجتماع الزام كردن جایز نیست مگر برای كسی كه بدون واسطه و با استفاده، از حقیقت نوریه‌ای كه خداوند در قلب او قرار داده است تمام حقیقتِ شرع و احكام را به علم حضوری در وجود خود لمس می كند، و با صفای سرّ خود و دلیلِ غیرقابل تغییر فتوا را از پروردگار می‌گیرد.

 بنابراین جایز نیست غیر از چنین شخصی خود را در معرض فتوا قرار دهد و مردم را به عمل به فتوا و رساله‌های عملیه خود دعوت كند؛ زیرا فتوا ممكن است باعث كشتن افراد بی‌گناه، از بین رفتن عِرض و ناموس و شخصیت و حیثیت افراد و اموال شود، چه فتوا فقط مسائل مربوط به طهارت و نجاست نمی‌باشد.

 قبل از پیروزی انقلاب روزی در معیت مرحوم والد از مسجد قائم به طرف منزل حركت می‌كردیم و به روزنامه‌فروشی رسیدیم، ایشان از من سؤال كرد: آقای آسید محسن، صاحب این عكس كیست؟ من عرض كردم: آقا، ابوالحسن بنی‌صدر است، ایشان نگاهی انداخت و فرمود: عن‌قریب است كه از این مرد آن چنان بلایی بر سر ایران بیاید كه دیگر قابل جبران نباشد.[[24]](#footnote-24)

 چنین شخصی می‌تواند فتوا بدهد؛ زیرا علم او حضوری است و متن واقعه در وجودش ملموس است لذا خطا نمی‌كند. حال اگر این شخص به انسان امر كند: بایست! باید بایستد و اگرامر كند: برو! باید برود؛ هرچه امر كند انسان باید عمل كند.

 امیدواریم ان‌شاءاللَه خداوند ما را در عمل به این مطالب و مضامین كلام امام صادق علیه‌السّلام موفق كند.[[25]](#footnote-25) امیدواریم خداوند ما را مشمول شفاعت و دستگیری‌

 امام صادق علیه‌السّلام و از شیعیان خالص و مطیع امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و ائمّه قرار دهد. و ما را از شیعیان و ذابّین حریم مقدس حضرت بقیةاللَه ارواحنا فداه قرار بدهد و در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتشان بی‌نصیب مگرداند.

 اللَهم صلّ علَی محمدٍ و آلِ محمد

1. معاد شناسى، ج ٨، ص ١٩٠:

   « ما دو قسم علم داريم: يك قسم علم حصولى كه معلوم، در ما نيست. و معلوم ما در خارج از وجود ماست، و سپس براى ما و ذهن ما صورت معلوم پيدا ميشود.

   مثلًا تعداد جماعتى كه در مجلس نشسته‏اند چند نفرند و چه كسانى هستند، اين علم جزء ذات ما نيست، و در مغز ما نيست و حضورى هم بر آن نداريم، اگر چشم ببنديم اصلًا علم پيدا نمى‏كنيم. اگر چشم باز كنيم و ببينيم، صورتى از معلوم در ذهن ما حاصل ميشود؛ و لذا آن را علم حصولى گويند.

   قسم ديگر، علم حضورى است؛ مثل علم ما به خود ما و علم ما به مشاعر ما و قواى ما. چون علم ما به قوّه حافظه و قوّه مفكره ما علم حضورى است و از ما جدا نمى‏شود، و هر جا باشيم واجد خوديت خود هستيم. پس علم نَفْس به خود نفس و به شئون نفس، حضورى است.» [↑](#footnote-ref-1)
2. نهج البلاغة (عبده)، ج ٤، ص ١٥٨، حكمت ٩٧:

   « وَ قَالَ عليه السلام:" اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايةٍ لَا عَقْلَ رِوَايةٍ فَإِنَّ رُوَاةَ الْعِلْمِ كثِيرٌ وَ رُعَاتَهُ قَلِيل."» [↑](#footnote-ref-2)
3. اينكه از نظر فلسفى چگونه علم حصولى به علم حضورى برمى‏گردد، مطلب ديگر و يك قضيه فنى است و بايد در جاى خودش مطرح شود.\*

   (\*) افق وحى، ص ١٠٣:

   « ناگفته نماند كه در علم حصولى پس از اطّلاع نفس از ماهيت معلوم كه همان صورت معلوم بالذّات است به واسطه اتّحاد نفس با آن صورت كيفيت علم از حصولى به حضورى تغيير مى‏يابد و همان احاطه و سيطره‏اى را كه نفس نسبت به ذات خود دارا بوده است نسبت به صور و مفاهيم وارده نيز دارا خواهد بود به طورى كه صُوَر و معانى وارده بر نفس چه از خارج باشد يا مخلوق ذهنيات و صفات و غرائز نفس باشد به نحوى با خود نفس اتّحاد و وحدت پيدا مى‏كند كه همه يك وجود واحد را به وجود مى‏آورند، وجودى كه با وجود قبل از اين اتّحاد به طور كلى متفاوت و متخالف خواهد بود، و آن حقيقت متشكله از صور و معانى همان حقيقت ذاتيه انسان يا غير انسان را تشكيل خواهند داد و نفس به واسطه تجرّد ذاتى خود به صورت آن صور و معانى در خواهد آمد.» [↑](#footnote-ref-3)
4. .Hysteria : حمله عصبى، هيجان زياد، تشنج، غش يا بيهوشى.

   لغت‏نامه دهخدا، ماده" هيسترى":

   « هيسترى، مرض عصبى مشخص يا اختلالات دائمى روحى كه گاهى با فلج قسمتى از اعضاء همراه است. مبتلايان به اين مرض دچار اختلال حواس و گرفتار اوهام (غالباً افكار و اوهام مربوط به غريزه جنسى) مى‏باشند و غالباً در موقع حمله، مريض قيافه اشخاص غشى را دارد.» [↑](#footnote-ref-4)
5. اينكه از نظر فلسفى چگونه علم حصولى به علم حضورى برمى‏گردد، مطلب ديگر و يك قضيه فنى است و بايد در جاى خودش مطرح شود. [↑](#footnote-ref-5)
6. مثنوى معنوى (طبع ميرخانى)، دفتر سوم، ص ٢٤٠- ٢٤٢، ذيل عنوانِ« مثال رنجور شدن آدمى به وهم تعظيم خلق و رغبت مشتريان به وى و حكايت معلّم». حكايت با اين بيت شروع مى‏شود:

   كودكان مكتبى از اوستادرنج ديدند از ملال و اجتهاد [↑](#footnote-ref-6)
7. افق وحى، ص ١٠٢:

   « در سلسله علل و معلولات هر علّتى نسبت به معلول خود عالم است و هر معلولى نيز نسبت به علّت خود، منتهى علمِ علّت نسبت به معلول ناشى از استيلاء و سيطره و امحاء معلول در ذات علّت كه نتيجه آن اشراف و هيمنه بر همه زواياى وجود معلول است ولى علمِ معلول نسبت به علّت معلول ربط وجودى و احتياج و نياز به علّت و اتّكاء و تدلّى آن است به نحوى كه وجود خود را فانى در علّت خويش مى‏داند و او را مشرف بر حدود وجودى خود به حساب مى‏آورد و از نظر وجودى بين خود و بين علّت احساس وحدت مى‏نمايد بدون اينكه علم به حدّ وجودى علّت خود حاصل كند.

   اين نحوه از علم را كه عالم در وجود خود احساس معيت و وحدت با وجود معلوم را نمايد علم حضورى مى‏گويند. در علم حضورى مطلب اينگونه نيست كه يك صورت و يا مفهومى از معلوم بر نفس عالم وارد و داخل شود كه قبلًا نبوده است و به واسطه اين ورود انسان يا هر شخص ديگر احساس امر زائدى را در درون و ذات خود بنمايد، بلكه آن معلوم را نزد خود و در نفس خود احساس مى‏كند و اين حسّ از او جدا نمى‏شود.

   مثلًا مى‏گويّيم ذات پروردگار نسبت به خود علم دارد يعنى وجود حضرت حقّ كه هيچ شائبه ماهيت و حدّى در آن راه ندارد همواره به ذات خود آگاهى و اطّلاع دارد و هيچگاه از خود غفلت نمى‏كند و نسيانى بر او عارض نمى‏شود، زيرا بروز غفلت و نسيان بر حقيقت هستى مساوى با عدم هستى و بطلان آن خواهد بود و هستى هيچگاه زوال و بطلان برنمى‏دارد.

   در مقابل اين علم علمى است كه از خارج بر نفس انسان يا شخص ديگرى وارد مى‏شود و اين علم مسبوق به جهل است مانند علومى كه انسان فرامى‏گيرد و اطّلاعى كه هر روز نسبت به حوادث و وقايع براى او حاصل مى‏شود كه به آن علم حصولى گفته مى‏شود.» [↑](#footnote-ref-7)
8. براى اطلاع از ادله ى جعلى بودن سفر به كره ماه به پايگاه اينترنتى راسخون به نقل از پايگاه‏هاى

   Theconsp iracyzone. podcastpeople. com, Wikipedia. org

   ،Moondeception رجوع شود. [↑](#footnote-ref-8)
9. الهداية الكبرى، ص ١٩٢؛ تحف العقول، ص ٣٠٨. [↑](#footnote-ref-9)
10. عبدالله رياضى، رئيس وقت مجلس شوراى زمان شاه، بسيار وقيحانه و با عبارت اهانت‏آميزى گفته بود:

    دور از عقل و منطق و سياست است كه حسين با حاكم و خليفه و اميرالمؤمنين زمان خودش دربيفتد و هركسى اين كار را بكند سزايش همين است.

    خودش نيز نتيجه حرف‏هايش را ديد. [↑](#footnote-ref-10)
11. ما صرفاً مطالبى از ولايت و مّراتب آن شنيده‏ايم و نمى‏دانيم واقعيت آن چيست، و لذا بدون علم و بدون تفكر به هر شخصى ولى و وكيل و امام و پيغمبر مى‏گوييم! در حالى‏كه ولى كسى است كه اگر سخنى بگويد حتّى امام زمان عليه‏السّلام نمى‏تواند او را تخطئه و ترحم كند كه اشتباه گفته است. پس ولىّ كسى است كه علم او حضورى باشد. [↑](#footnote-ref-11)
12. در اين پاراگراف اضافات زيادى صورت گرفت، همچنين پاراگراف جدى آن حذف گرديد! لطفا بررسى شود! [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره نور (٢٤) آيه ٣٥. [↑](#footnote-ref-13)
14. الله شناسى، ج ١، ص ٥٠:

    « بنابراين اصل و قاعده، ذات خداوند نور است. زيرا در خودى خود و در هويت خويشتن محتاج به روشن كننده‏اى نيست، و تمام ما سوا از عقل اوّل تا عقل دهم، و از عالى‏ترين اسم و صفت تا نازل‏ترين آنها، همه و همه به نور خدا روشن مى‏شوند.

    خداوند أصل الوجود است و موجودات به ايجاد او موجود مى‏گردند، و بنابراين هويتش نور است كه: الظّاهِرُ بِنَفْسِهِ الْمُظْهِرُ لِغَيرِهِ.

    (اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ) يعنى الله اصل وجود آسمانها و زمين است، و اصل حقيقت و پيدايش آنها و به وجودآورنده آنهاست.

    خداست اوّل، و پس از آن موجودات. او محتاج به معرّف نيست؛ و همه موجودات نيازمند به معرّفى وى. اوست اصل وجود، و بقيه موجودات به ايجاد او. اوست ظاهر به هويت خود، و بقيه ظاهر به ظهور او. اوست نور، و بقيه مُنوَّر به نور او. اوست اصل حقيقت، و بقيه مجاز و عاريت.» [↑](#footnote-ref-14)
15. جهت تفسير آيه نور به الله شناسى، ج ١، ص ٢٢- ٧٦ رجوع شود. [↑](#footnote-ref-15)
16. معاد شناسى، ج ٨، ص ١٩١:

    « آيا خداوند كه به موجودات و مخلوقات خود علم دارد، حصولى است؟ يعنى علم نداشته و بعد اين علم براى او حاصل شده است؟ و صورتى از موجودات براى خدا نقش مى‏بندد؟

    اينكه لازمه‏اش جهل و امكان است و هزار عيب ديگر. علم آن حضرت به موجودات حضورى است. يعنى نفس موجودات خارجيه علم خدا هستند. و به عبارت ديگر: فرض كنيد بنده كه اينجا نشسته‏ام اگر بخواهم اين مسجد را ببينم بايد چشم باز كنم و اين مسجد را مشاهده كنم، يعنى نقشى از اين در ذهن من بيفتد، و يا كسى خصوصيت اين مسجد را براى من بيان كند، و يا صورت و كيفيت مسجد را در كتابى بخوانم و علم پيدا كنم.

    ولى علم خدا به اين مسجد غير از واقعيت و حقيقت مسجد نيست، نفس خود مسجد است. خود مسجد و خارجيت آن علم خداست. پس بين اين مسجد و بين علم خدا به اين مسجد جدائى نيست. و علم خدا به هر موجودى از موجودات حضورى است، يعنى نفس تحقّق و موجوديت آن شى‏ء علم خداست. عالم تكوين علم خداست. هر كس هر عملى انجام دهد، آن شخص و عملش عين علم پروردگار به علم حضورى است. چون اين مطلب معلوم شد دانستيم كه هيچ موجودى از خدا مخفى نيست، و همان طور كه نفس ما از ما غائب نمى‏شود و قواى نفسانى ما از ما غائب نمى‏شود و علم ما بدانها حضورى است، همينطور علم خدا به خود و به صفات و اسماء خود و علم خداوند به افعال خود كه تمام موجودات و شئون آنهاست حضورى است.

    (وَ ما تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ)\*.

    " اى پيامبر! از پروردگار تو پنهان نمى‏شود حتّى چيز كوچكى كه به اندازه سنگينى يك ذرّه بودن باشد؛ نه در زمين و نه در آسمان، و نه كوچكتر از يك ذرّه و نه بزرگتر از آن، مگر آنكه جملگى در كتاب مبين و عالم علم پروردگار محفوظ و مضبوط است."

    علم پروردگار بر« كتاب مبين» علم حضورى است، پس تمام موجودات براى خدا حاضرند به علم حضورى ....»

    (\*) سوره يونس (١٠)، آيه ٦١. [↑](#footnote-ref-16)
17. ديوان امام على عليه‏السّلام، ص ١٧٥، با اندكى اختلاف. [↑](#footnote-ref-17)
18. روح مجرد، ص ٩٤. [↑](#footnote-ref-18)
19. رساله لب اللباب، ص ٣٤. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره آل عمران (٣) آيه ١٨. [↑](#footnote-ref-20)
21. ترجمه از كتاب امام شناسى، ج ١١، ص ١١. [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره منافقون (٦٣) آيه ١. [↑](#footnote-ref-22)
23. مصباح الشّريعة، ص ٤١. [↑](#footnote-ref-23)
24. اسرار ملكوت، ج ٢، ص ٢٧. [↑](#footnote-ref-24)
25. من گاهى با خود مى‏گويم: اگر ما اين سخنان را نداشتيم چه خاكى بر سرمان مى‏كرديم؟! بى‏جهت نيست كه مرحوم آقا مى‏فرمودند:« من اين روايت را در جيبم گذاشته بودم و هفته‏اى دو بار مطالعه مى‏كردم.»\*

    ببينيد امام صادق چه مى‏فرمايد و ما چقدر ازاين مطالب دوريم، حضرت چه دينى را براى ما تعريف مى‏كند و ما دنبال چه مسائلى هستيم؟!

    (\*). آيين رستگارى، ص ١٦٧. [↑](#footnote-ref-25)